

## دموکراسی و توزیع قدرت در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

اسدالله زائری\*

چکیده

نویسنده در این مقاله در صدد اثبات نسبت دموکراسی و توزیع قدرت در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان است. نگارنده به منظور دستیابی به هدف خود، پس از تبیین مفاهیم کلیدی و محوری مرتبط با بحث، جایگاه دموکراسی، توزیع قدرت، شاخص‌های توزیع قدرت، پیامدهای منفی عدم توزیع هوشمندانه قدرت و مفسدات قدرت مهارنشده و نتایج زیانباری ناشی از فقدان توزیع قدرت از منظر اسلام و در نهایت سنجش شاخص‌های توزیع قدرت از منظر قانون اساسی را تشریح نموده، در پایان رابطه دموکراسی و توزیع قدرت به بحث گذاشته شده است.

واژگان کلیدی: قدرت، توزیع قدرت، دموکراسی، قانون اساسی، افغانستان.

### مقدمه

مقوله توزیع قدرت مهم‌تر و اساسی‌تر از تولید قدرت است. مردم افغانستان در دوره‌های

\* دانش‌آموخته علوم سیاسی و استاد دانشگاه.

مختلف در تولید قدرت و مبارزه با استبداد نبوغ فوق‌العاده از خود نشان دادند؛ اما در عرصه توزیع قدرت، رهبران و نخبگان جامعه دچار مشکل جدی شدند و در نتیجه از آزمون پساتولید قدرت موفق بیرون نیامدند. مقاله حاضر، سعی دارد توزیع قدرت را کالبدشکافی کند و با بررسی آن در قانون اساسی، نسبت آن را با دموکراسی به بحث گذارد. بر اساس فرضیه تحقیق حاضر، چینش و توزیع هوشمندانه قدرت بر کارآمدی و ثبات نظام سیاسی می‌افزاید و زمینه و بستر رشد دموکراسی را به‌نحوی شایسته‌تر آماده می‌سازد. از نظر این پژوهش، بین توزیع قدرت و توسعه دموکراسی، رابطه مثبتی وجود دارد؛ به دلیل این‌که قانون اساسی چارچوب حقوقی‌ای را فراهم می‌سازد که در محدوده آن دموکراسی می‌تواند رشد کند؛ بنابراین، می‌توانیم بگوییم که دموکراسی بنایی است که به تدریج و بر اساس توزیع مناسب و شایسته قدرت که ساختار قانون اساسی پیش‌بینی کرده، ساخته می‌شود؛ بدین ترتیب، توزیع قدرت زمینه‌ساز گسترش دموکراسی هست؛ به این ترتیب، ضریب احتمال خطا در مناسبات قدرت را کاهش می‌دهد؛ گرچه تحقق و تثبیت دموکراسی نیازمند زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی هم می‌باشد. مدعی تحقیق پیش رو هم به شکل توصیفی به این مطلب می‌پردازد که معتقد است با مفصل‌بندی قدرت و توزیع هوشمندانه آن، زمینه توسعه دموکراسی به‌نحو مطلوب‌تری آماده می‌شود. برای اثبات مدعای فوق، پس از توضیح مفاهیم، مبحث توزیع قدرت را در قانون اساسی به بحث می‌گذاریم و در نهایت ارتباط آن را با مسأله دموکراسی می‌سنجیم.

## ۱. مفاهیم

### ۱-۱. دموکراسی

واژه دموکراسی که در فارسی تعبیر مردم‌سالاری را در برابر آن نهاده‌اند، از لفظ یونانی Demokratia گرفته شده است. این لفظ یونانی خود ترکیبی است از Demos (مردم) و Kvatein (حکومت‌کردن) و به این ترتیب، دموکراسی از نظر لغت یعنی حکومت به‌وسیله مردم.

در اصطلاح به تعبیر آبراهام لینکلن: «حکومت مردم، توسط مردم، برای مردم، توسط همه، برای همه». در تعریف دیگر از دموکراسی آمده است: «آن شکلی از حکومت که در آن قدرت فرمانروایی دولت به‌طور قانونی نه تنها به طبقه یا طبقات خاص بلکه به همه اعضای جامعه به‌طور کل واگذار شده است؛ یعنی در جامعه‌هایی که انتخابات وجود دارد، فرمانروایی به اکثریت تعلق

دارد؛ زیرا برای تعیین مسالمت‌آمیز و قانونی اراده جامعه‌ای که اتفاق آرا ندارد، هیچ شیوه دیگری وجود ندارد.» (عالم، ۱۳۹۰: ۲۹۵)

## ۱-۲. قدرت

قدرت در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی، به معنای توانایی افراد یا اعضای یک گروه برای دستیابی به هدف‌ها یا پیشبرد منافع خود از راه واداشتن دیگر افراد جامعه به انجام‌دادن کاری خلاف خواسته آن‌ها است. قدرت یک کالای یا مزیت اجتماعی است که در قشر بندی مورد توجه قرار می‌گیرد. بسیاری از ستیزه‌ها در جامعه، مبارزه برای قدرت است؛ زیرا میزان توانایی یک فرد در دستیابی به قدرت بر این امر که تا چه اندازه می‌تواند خواسته‌های خود را به زیان خواسته‌های دیگران به مرحله اجرا درآورد، تأثیر می‌گذارد. قدرت از طریق عضویت در یک طبقه اجتماعی یا پذیرفتن یک نقش سیاسی می‌تواند به دست آید. فعالیت‌ها و ویژگی‌های فرد، ثروت فرد و نیز عامل زور می‌تواند در افزایش قدرت نقش داشته باشد. از دیگر عوامل تأثیرگذار بر میزان قدرت افراد، کاریزما است. اگرچه بیان معنای دقیقی از «قدرت» دشوار است و تعریف‌های مختلفی از قدرت ارائه شده است؛ اما بهترین تعریف، تعریف «لاسول» است. وی قدرت را «مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه میان فردی» می‌داند (عالم، ۱۳۹۰: ۸۹). این تعریف کسانی است که قدرت را «توانایی تحمیل اراده به‌رغم مقاومت دیگران» و «رابطه دارندگان اقتدار و تابعان آن» می‌دانند. این تعریف بدان معنا است که قدرت همیشه مبتنی بر خشونت نیست یا اساس قدرت زور نیست؛ بلکه قدرت ممکن است بر ایمان و وفاداری یا بر منافع مبتنی باشد. از همین روست که لاسول قدرت را دارای ویژگی‌هایی می‌داند که عبارتند از:

۱. قدرت همیشه مربوط به روابط میان انسان‌ها است؛
۲. قدرت، نسبی و وابسته به موقعیت است؛ یعنی اگر کسی دارای قدرت است، باید دیگری هم آن را بپذیرد؛
۳. قدرت باید دارای ضمانت اجرایی باشد؛ یعنی قدرت تهی از ضمانت اجرا یا اجبار را نمی‌توان قدرت نامید؛
۴. قدرت برای دست‌یافتن به هدف‌ها و مقاصد اعمال می‌شود و در غیر این صورت بی‌اثر خواهد بود (همان، ۹۲-۹۱).

### ۳-۱. توزیع قدرت

قدرت توسط انسان‌ها همانند کالاهای مورد نیاز زندگی تولید و سپس توزیع می‌شود. قدرت به مفهوم عام همانند خون در رگ‌ها و تار و پود سازمان‌ها و نهادهای حکومتی و اجتماعی حضور و جریان دارد. توزیع یعنی پخش آن در میان اشخاص و نهادها، نخبه‌گان و رهبران و هرکس که به میزانی از قدرت بهره‌مند است. این توزیع قدرت به معنای عام است؛ اما اگر توزیع قدرت به معنای خاص اراده شود، توزیع آن در مقابل تمرکز قدرت است. برای مثال: می‌گوییم در رژیم‌های مردمی قدرت توزیع شده است؛ در حالی که در رژیم‌های اقتدارگرا قدرت متمرکز است. بر این اساس، می‌توان گفت توزیع قدرت به معنای پخش کردن، پراکنده‌ساختن و تقسیم‌کردن است (معین، ۱۳۷۵: ۳۸۷) و معادل اصطلاح Distribution به کار می‌رود (حییم، ۱۳۷۱: ۲۴۳). توزیع قدرت به معنای تجزیه و تفکیک، پخش و تکثیر قدرت است. توزیع قدرت در مقابل تمرکز و انحصار قدرت قرار دارد. توزیع قدرت یکی از روش‌های مهار و کنترل قدرت است و به هدف رفع هراسی است که از تمرکز فسادانگیز قدرت به کار می‌رود؛ چرا که مطابق طبیعت امور و اقتضای تمرکزگرایی، کسی که قدرت را به دست می‌آورد، همواره در معرض سوءاستفاده از آن است؛ چون قدرت بی‌حد و مرز، خودسری می‌آورد. به بیان «لرد آکتن» (قدرت)؛ یا در کلیله و دمنه آمده است: «هر کسی دست خویش مطلق دید، دل بر خلق عالم کژ کند.» (قاضی، ۱۳۷۲: ۲۳۶) منظور از قدرت، قدرت سیاسی است. در توزیع قدرت سیاسی علاوه بر مشورت، عناصر مهم دیگری؛ هم‌چون: تمرکززدایی در تصمیم‌گیری و کنترل و نظارت بر حاکمان نیز وجود دارد. توزیع قدرت دارای شاخص‌هایی می‌باشد که عبارتند از:

۱. قانون و دارابودن قانون اساسی و اداره کشور بر اساس قانون «نوشته شده»؛ به این معنا که قدرت در دست نهادهای مختلف باشد؛
۲. اصل انتخاب زمام‌داران و کارگزاران دولت؛
۳. اصل رأی‌گیری و حکومت اکثریت و رعایت حقوق اقلیت؛
۴. اصل وجود استقلال سه قوه؛ یعنی تفکیک قوا؛
۵. اصل آزادی و رضایت مردم از حکومت‌شوندگان؛
۶. توانابودن جامعه مدنی؛

۷. پاسخ‌گویی و تحدید قدرت حاکمان؛

۸. نبود قدسیت هیأت حاکمه با تأکید بر اصل خردورزی.

#### ۴-۱. قانون اساسی

برای تعریف قانون اساسی دو معیار وجود دارد و هرکسی به پیروی از یکی آن دو معیار، به تعریف قانون اساسی پرداخته است. این دو معیار یکی معیار شکلی و صوری است و دیگری معیار ماهوی و مادی. با توجه به هردو معیار فوق، می‌توان گفت که قانون اساسی عبارت است از: «مجموعه قواعد اساسی سازمان‌دهنده دولت و روابط، حقوق و تکالیف دولت و افراد که منشأ عرفی و عادی دارد و به شکل سند رسمی توسط مقام ویژه صلاحیت‌دار وضع و تصویب می‌گردد.» (دانش، ۱۳۹۱: ۷۵).

#### ۲. ارتباط قدرت با فساد

به ارتباط این موضوع، معمولاً جمله معروف «لرد اکتون» به ذهن متبادر می‌شود که می‌گوید: «قدرت موجب فساد می‌شود و قدرت مطلق فساد مطلق می‌آورد.» (چنووت، ۲۰۱۲: ۹۶). جالب است که در قرآن نیز این مسأله وجود دارد که خداوند از زبان ملکه صبا می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَہَ أَهْلِهَا أَذْلهً وَ كَذَٰلِكَ یَفْعَلُونَ» (بقره/ ۲۰۵)؛ «زیرا پادشاهان وقتی در جنگ پیروز می‌شوند و دیاری را فتح می‌کنند و بدان‌جا وارد می‌شوند، آن را ویران می‌کنند و عزیزانش را با قتل و اسارت و زورگویی، خوار می‌سازند و همواره چنین می‌کنند.» از آن‌جا که کلمه ملوک با جمله محلی به الف لام آمده است، افاده عموم می‌کند و به معنای همه ملوک و قدرت‌مندان است؛ یعنی همه قدرت‌مندان، بدون توجه به مشروعیت یا نامشروع بودن قدرت‌شان، وقتی وارد قریه‌ای می‌شوند، آن را به فساد می‌کشاند؛ مگر این‌که موانع و عامل مهارکننده قدرت مطرح شود و انسان را از «ان‌الانسان لیطغی» حفظ کند. مونتسکیو نیز معتقد است: «تجربه در تمام دوران‌ها ثابت نموده است که هر که صاحب قدرت است، تمایل به سوءاستفاده از آن را دارد.» (استیون، ۱۳۷۰: ۳۶۵). به اعتقاد او، صاحب قدرت آن‌قدر این کار را تکرار می‌کند تا آن‌که با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌شود. اما آیا به‌راستی ذات قدرت ملازم با فساد است؟ و چه دلیل عقلی یا غیر عقلی بر این مطلب می‌توان اقامه نمود؟ در این راستا به چهار فرضیه می‌توان اشاره کرد:

۱. قدرت خیر محض است: قدرت یکی از صفات وجودی تلقی می‌شود و در فلسفه اثبات شده که وجود مساوی با خیر است. برخی به این دلیل قدرت سیاسی را خیر می‌دانند که انسان ذاتاً تمایل به فساد دارد و باید توسط افراد و نظام صالح کنترل شود.
۲. قدرت شر محض است: پیروان مکتب آنارشسیسم با اعتقاد به نظم طبیعی، خواهان تحقق نظم مطلوب اجتماعی از طریق اراده آزاد انسان و محو کامل قدرت از جوامع انسانی‌اند.
۳. قدرت نه خیر است و نه شر: بر این اساس، قدرت صرفاً ابزاری است و با توجه به هدف و غایت آن می‌توان خیر یا شر باشد.
۴. قدرت شر لازم است: لیبرال‌ها انسان را متمایل به نیکی می‌دانند و از آنجا که استقرار قدرت سیاسی به ناچار موجب محدودشدن آزادی انسان می‌شود، باید گفت قدرت شر لازمی است که تنها توجیه پیدایش آن، جلوگیری از وقوع مصیبت‌های بزرگ‌تر است (حقیقت، ۱۳۸۸: ۸۶).

فرهنگ رجایی، کتاب *Power* «استیون لوکس» را به قدرت فر انسانی یا شر شیطانی ترجمه کرده تا نشان دهد: «قدرت نه شر شیطانی است و نه خود به خود باعث فر انسان می‌گردد. قدرت از مقولاتی است که در حیات اجتماعی و سیاسی، یعنی هر جا که تولید و توزیع و تخصیص امکانات محدود دنیایی لازم آید، به ناچار وجود دارد. پس در نتیجه «شاید بتوان گفت قدرت فی‌نفسه ملازم با فساد نیست. قدرت به‌معنای توانایی اثرگذارند «الف» بر «ب» به خودی خود امری وجودی و همراه با خیر است؛ هر چند می‌تواند فسادآور و منفی یا همراه با صلاح و جنبه‌های مثبت باشد. قدرت می‌تواند زمینه فساد را ایجاد کند یا صفات منفی و پنهان انسان را بروز دهد. اگر عقلاً قدرت مساوی با فساد بود، استثنایی برای آن وجود نمی‌داشت؛ در حالی که قدرت مطلق خدا و قدرت معصومین و انبیاء (نزد معتقدان به آنها) استثنایی بر این قاعده است. می‌توان گفت قدرت نهاد آدمی را چنان که هست بروز می‌دهد. اگر کسی در ظاهر فردی آرمان‌گرا و مصلح و خیرخواه است؛ اما پس از کسب قدرت فاسد می‌شود، این بدان سبب است که صفات پنهان و نهفته در وجود او بروز و ظهور پیدا کرده است. پس هیچ دلیل عقلی مبنی بر فسادآوردن قدرت وجود ندارد. کسب قدرت همواره برای کنترل غریزه و شهوت فردی نیست؛ بلکه ممکن است ناشی از نفس سلیم و عمل به تکالیف اخلاقی یا الهی باشد. البته ذکر

این نکته نیز در این جا ضروری است که وقتی می‌گوییم قدرت نهاد آدمی و صفات ناپیدای او را بروز می‌دهد، باید دید در ذات و نهاد انسان چه خصوصیتی نهفته است. بر اساس تحلیل روان‌شناختی یا دینی می‌توان دو دسته صفات شیطانی و الهی (یا مثبت و منفی) را در انسان تمیز داد. در انسان‌های عادی (غیر معصوم) این صفات همواره ممکن است به شکل نهفته باقی باشند و در محیطی مساعد بروز و رشد کنند. پس قدرت، ابزاری قوی در رشد صفات پنهان آدمی است. شمشیر هرچند در نفس خود مثبت یا منفی نیست؛ اما تیغ برآن در کف زنگی مست، ریسک بزرگ و خطرات پیش‌بینی‌ناپذیر به همراه دارد. قدرت نیز هرچند در ذات خود نه فرّ انسانی است و نه شرّ شیطانی؛ اما عاملی مهم در به ظهوررساندن صفات بالقوه انسان است. بخشی از روان آدمی را صفات منفی و شیطانی پر کرده‌اند و حین کسب قدرت ممکن است بروز پیدا کنند یا تشدید شوند (حقیقت، همان، ۸۶). به هر صورت، قدرت در هر درجه و مرتبه آن که از مدار نظارت عینی خارج گردد، استبدادآور و فسادآفرین است. قدرت را باید با ابزارهای عینی مهار و کنترل کرد و در غیر آن صورت، منجر به تباهی و دیکتاتوری می‌شود.

پس در نتیجه می‌توان گفت بحث فسادآور بودن قدرت این است که تدبیری برای مهار و کنترل آن باید اندیشیده شود و قدرت را باید با ابزارهای عینی محدود و مهار کرد. در واقع، هرچند احتمال این مطلب وجود دارد که شخص پس از گرفتن قدرت، فاسد نشود؛ اما این احتمال ضعیف است و به شکل قاعده عمومی باید سازوکاری جهت مهار درونی و برونی قدرت، با الهام از عقل و سازوکارهای ملموس، ایجاد نمود؛ بنابراین، مقصود از «فسادآور بودن قدرت»، احتمال این امر می‌باشد؛ چون محتمل امری مهم است. مهار قدرت ممکن است به شکل درونی باشد. مقصود از مهار درونی قدرت، ایجاد صفاتی نیکو در درون فرد است؛ به شکلی که بتواند او را در مواقع حساس حتی المقدور حفظ کند. ایجاد روحیه تقوا، صداقت، تواضع و خدااباوری، از جمله سازوکارهای مهار درونی قدرت‌اند. صفاتی مثل صداقت و درست‌کاری ممکن است درون‌دینی یا فرودینی تلقی شوند. به هر حال، از آن‌جا که صفات انسانی در حال تغییر است، نمی‌توان به مهار درونی قدرت اکتفا نمود. در عرصه واقع تنها قدرت است که می‌تواند قدرت را مهار کند؛ بنابراین، در ساختار حکومت قدرت باید به شکلی توزیع شود که قسمتی از آن بتواند بخش دیگر را مهار نماید. «تیندر» در کتاب تفکر سیاسی روندی معقول در باب فلسفه سیاسی به شکل سؤال و جواب مطرح کرده است. او در بحث «محدودیت‌های قدرت» چنین نتیجه می‌گیرد که

در جامعه نمی‌تواند تنها یک مرکز اساسی قدرت وجود داشته باشد و مهار قدرت تنها با تقسیم آن شدنی است. افلاطون به همین دلیل قدرت را بر اساس سن و قرعه میان مردم به شکل ادواری تقسیم می‌نمود (گلن، ۱۳۷۴: ۹۷-۱۱۸).

### ۳. مفسد قدرت مهارنشده از نظر اسلام

شایسته است که برخی از مفسد قدرت مهارنشده از دید اسلام در این جا تبیین شود. به عبارتی لوازم و تبعات قدرت کنترل‌نشده از دید اسلام عبارتند از:

۱. عینیت حاکمیت شیطان در نظام‌های استبدادی: حضرت علی<sup>(ع)</sup> ضمن برحذر داشتن مردم از اطاعت شیطان، متکبران و سرکشان و کسانی که قدرت فراوان و مهارنشده دارند را شیفته و پیرو شیطان معرفی کرده و نتیجه عملکرد ایشان را زیرپا گذاشتن احکام الهی و حاکمیت شیطان می‌داند و می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَمِيعَةُ مِنْكُمْ وَ اسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فَيُكْمُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)؛ «تا آن جایی که افراد سرکش شما منقاد او شدند و طمع او در شما مستحکم گردید.» از این کلام این‌گونه فهم و برداشت می‌شود که در یک نظام استبدادی در واقع شیطان است که حکومت می‌کند و بدین ترتیب، اولین چیزی که در رژیم‌های مستبد و برخوردار از قدرت مهارنشده زیر پا گذاشته می‌شود، قوانین الهی می‌باشد.

۲. آزادی‌های عمومی و از بین بردن زمینه‌های همبستگی: اساساً استبداد به معنای بی‌توجهی به آراء و نظریات دیگران بلکه اجازه اظهار نظر ندادن به آن‌ها است. در یک چنین فضایی، ابتدا آزادی بیان و بعد از آن آزادی خصوصی و عمومی زیر پا گذاشته خواهد شد؛ چنان‌که امام علی<sup>(ع)</sup> در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید: «فَلَا تَكَلَّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَتَطَّنُوا بِي اسْتِغْلَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسِ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَقْبَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَهُ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمُنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» (همان، خطبه ۲۱۶)؛ «آن‌گونه که با زمام‌دار ستمگر سخن می‌گویید، با من سخن نگوئید و آن‌چنان که به‌طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار می‌نمایید و هرگز گمان مبرید در مورد حقی به من پیشنهاد کرده‌اید، سهل‌انگاری و رزم (یا ناراحت شوم) و نه این‌که خیال کنید من در پی بزرگ‌ساختن خویشتم؛ زیرا کسی که



شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او برایش مشکل باشد، عمل به آن برای وی مشکل تر است؛ بنابراین، از گفتن حق و یا مشورت عدالت از خطا در کارهایم ایمن نیستیم؛ مگر این که خداوند مرا حفظ کند.

۳. رواج چابلوسی و تملق در میان مردم و روی کارآمدن یک قشر متملق در سطوح بالای رهبری: حضرت علی<sup>(ع)</sup> می فرماید: «و لاتخالطونی بالمصانعه»، «همواره می گفت با من به چابلوسی و به گونه منافقانه رفتار نکنید». اگر دورویان و متملقان ابزارهای قدرت را در دست گیرند، حق گویانی که کلام حق را خوشایند زمامداران نمی بینند، مهر سکوت بر لب می نهند و یا در زندان های حکومت ستم جان می سپارند. توزیع عادلانه و غیر اقتدارآمیز قدرت، عامل تضمین کننده ای برای رفع چنین حالتی به نظر می رسد.

۴. از بین رفتن تعادل سیاسی: کسی که قدرت را در دست خود متمرکز می کند، ممکن است تحت تأثیر هوس های شیطانی قرار گیرد؛ روز به روز به اشتباهاتش افزود شود و در نتیجه افراد فاقد توانایی پست های حساس را بر عهده گیرند و انسان های کارآمد خانه نشین شوند. از بین رفتن ثبات سیاسی، زمینه های تحقق دموکراسی را تضعیف می نماید.

۵. از بین رفتن برتری قانون: دلیل وجود قانون، ایجاد محدودیت برای انسان هایی است که همواره تمایل به خروج از حد و مرزها را دارند. هر قانونی که در مقابل حکم خداوندی قرار گیرد، حکمی جاهلی شمرده می شود: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده / ۵۰)؛ پس هرکس در مقابل حکم الهی تمکین نکند، کافر و ظالم و فاسق است. طبق همین میزان قانون هایی که توسط انسان ها بر اساس احکام شریعت تحت عنوان «قانون اساسی» می سازد، باید مهار قدرت و توزیع عادلانه آن را در نظر داشته باشد.

۶. سقوط ارزش های انسانی و به بندگی کشیده شدن مردم در اثر جنون قدرت طلبی: در نظامی که هیأت حاکمه بتواند مافوق قانون عمل کند و هیچ گونه مخالفتی را برنتابد، جنون قدرت طلبی پیدا کرده و کم کم ندای «انا ربکم الاعلی» (نازعات / ۲۴) سر می دهد. مردمی که به چنین حکومت تن دردهند، از جایگاه انسانیت سقوط کرده و فراتر از برده در نزد اربابان خود نیستند؛ چنان که قرآن کریم به ارتباط تسلط فرعون بر بنی اسرائیل از زبان حضرت موسی<sup>(ع)</sup> می فرماید: «و تلک نعمه تمنها علی آن عبدت بنی اسرائیل» (شعرا / ۲۲)؛ «آیا این متنی است که تو بر من می گذاری

که بنی اسرائیل را به بندگی و بردگی خود درآورده‌ای؟»

## ۴. نظریه‌های توزیع قدرت

در این‌که قدرت چگونه توزیع می‌شود؛ یا به عبارتی چگونه قدرت را می‌توان توزیع کرد؛ نظریات مختلفی وجود دارد؛ ولی از آن میان، شاید مناسب‌ترین‌شان تقسیم «مایکل راش باشد» که به اختصار به آن اشاره می‌شود:

### ۴-۱. نظریهٔ نخبگان

واژهٔ نخبه به‌گونهٔ گسترده از نظر اجتماعی برای اشاره به گروه برتر از نظر توانایی یا امتیاز به‌کار می‌رود. عصاره و جان‌مایهٔ کلام نظریهٔ نخبگان این است که در هر جامعه‌ای ممکن است اقلیتی وجود داشته باشد که تصمیمات عمده را در جامعه بگیرد (مایکل راش، ۱۳۹۰: ۶۵). «پری» نظریه‌پردازان نخبگان را به چهار دسته تقسیم می‌کند که هرکدام دارای رویکرد یا تأکید متفاوتی است.

الف. رویکرد سازمانی «موسکا» و «میخلز»: به اعتقاد آن‌ها، اقلیت سازمان‌یافته همیشه بر اکثریت کم‌تر سازمان‌یافته یا سازمان‌نیافته در جامعه پیشی می‌جوید. موسکا در آغاز به‌شدت ضد دموکراتیک بود؛ ولی به هر حال، در عقایدش سخت نخبه‌گرا باقی ماند (مایکل راش، همان). میخلز آلت دست‌کردن غیر نخبگان توسط نخبگان را حالت طبیعی امور در جامعه تلقی می‌کند. ب. رویکرد روان‌شناختی «پارتو»: پارتو مثل موسکا نخبگان را به دو دستهٔ «نخبگان حاکم» و «نخبگان غیر حاکم» تقسیم می‌کند. وی «غرایز ترکیب» که شامل اندیشه و تخیل است را به «روباه‌صفتان»، و «ماندگاری انبوهه‌ها» که شامل ثبات و نظم است را به «شیرصفتان» نسبت می‌دهد. گروه آرمانی و مطلوب او ترکیبی از آن دو است.

ج. رویکرد اقتصادی «برنهام»: جیمز برنهام با مارکس در این مسأله موافق است که قدرت در دست کسانی است که وسائل تولید را کنترل می‌کنند. به نظر او، این‌ها نخبگان جدید را تشکیل می‌دهند.

د. رویکرد نهادی «میلز»: رایت میلز استدلال می‌کند که گروه نخبه در آمریکا در ساختار جامعه

جای گرفته؛ بنابراین، قدرت نهادی و بین این گروه‌ها گردیده است.

شاید بتوان وجه اشتراک نظریهٔ نخبگان را در چهار امر خلاصه کرد:

یک. سیاست، تلاش و مبارزه برای کسب قدرت است و اخلاق در آن جایی ندارد؛

دو. سیاست، حکومت گروه اقلیت و قدرت در دست اقلیت جامعه است؛

سه. نقش مردم ابزاری است و نخبگان همواره جای یکدیگر را می‌گیرند؛

چهار. دموکراسی یعنی بهره‌مند شدن و مشارکت آزاد نخبگان نسبت به قدرت.

#### ۲-۴. کثرت‌گرایی

«رابرت دال» نظام گروه‌های نخبهٔ رقیب (برجستگان اجتماعی و برجستگان اقتصادی و صاحب‌منصبان سیاسی) را نظامی چندسالاری نامید. در این نظام، گروه‌های ذینفع گوناگون می‌توانند بر سر پیشنهادهای سیاسی چانه بزنند و رقابت کنند. در واقع، اکثریت جامعه خواستار دگرگونی بنیادی در ساختارها نیستند. در چنین جامعه‌ای هیچ گروهی به‌تنهایی یک گروه ذینفع اکثریت را تشکیل نمی‌دهد. این دیدگاه با «نظریهٔ پایان ایدئولوژی» سازگار است؛ چون در جوامع لیبرال-دموکراتیک، توافقی اساسی در مورد هدف‌ها وجود دارد و اختلاف‌ها تنها بر سر وسائل رسیدن به اهداف می‌باشد. از نظر دال، دموکراسی مفهومی ایده‌آلیستی است؛ در حالی که پولیاریشی واقعیت موجود در جوامع دموکراتیک را بیان می‌دارد. پولیاریشی نظامی سیاسی است که در آن رقابت آزاد میان گروه‌های قدرت و اقلیت‌های ذی‌نفوذ جریان دارد. «جیوانی سارتوری» نیز این نظریه را در کتاب نظریهٔ دموکراسی (۱۹۶۵) عرضه داشته است. نظریهٔ او مانند نظریهٔ دال ترکیبی از پوزیتیویسم جدید-به‌معنای عدم‌علاقه به ادعاهای اخلاقی- و جامعه‌شناسی پارتو بود؛ با این تفاوت که سارتوری به مراتب بیش‌تر از دال نسبت به ایده‌آل برابری بدبینی داشت.

#### ۳-۴. توتالیتراریسم

توتالیتراریسم و دموکراسی اغلب به‌گونهٔ قابل‌درک، مفاهیمی کاملاً متضاد با یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند؛ اما وجه مشترک آن‌ها علاقه به مشارکت سیاسی توده‌ای است؛ برخلاف نظریهٔ نخبگان که تا اندازهٔ زیادی گرایش به کنارگذاشتن توده‌ها به‌عنوان فرمان‌بردار دارد. ارسطو حکومت مطلق و متمرکز را جباریت نامید. اروپای قرن هیجدهم گاهی به‌صورت «عصر حکومت

مطلقه» و دورهٔ بین جنگ‌های جهانی اول و دوم «عصر دیکتاتورها» نامیده شده است. لویاتان هابز و حکومت پرولتاریای مارکس، نوعی حکومت استبدادی است. توتالیتریزم به دو شکل تعریف شده است. بر اساس تعریف پدیدارشناسانه، «کارل جی. فریدریش» این نوع حکومت را دارای شش ویژگی می‌داند:

۱. یک ایدئولوژی کل‌گرا یا همه‌گیر؛

۲. یک حزب واحد متعهد به آن ایدئولوژی که معمولاً توسط یک فرد رهبری می‌شود؛

۳. قدرت پلیسی که بر پایهٔ ترور و وحشت نهاده شده است؛

۴. انحصار وسائل ارتباطی؛

۵. انحصار تسلیحات؛

۶. اقتصاد متمرکز و کنترل سازمان‌ها (مایکل راش، همان، ۸۰).

ذات‌گراها به ماهیت توتالیتریزم نظر دارند. «هانا آرنت» ترورکامل را جوهر و ذات حکومت توتالیتر تلقی می‌کند. «دیوید اپتر» جوهر توتالیتریزم را این مسأله می‌داند که همهٔ مرزهای بین دولت و گروه‌بندی‌های جامعه، حتی دولت و شخصیت فردی، نابود می‌شود. در مجموع، می‌توان گفت توتالیتریزم نظامی اجتماعی است که شامل کنترل سیاسی و مداخلهٔ همه‌جانبهٔ جنبه‌های زندگی عمومی و خصوصی می‌شود.

#### ۴-۴. دموکراسی

مطابق این نظریه، قدرت متعلق به عموم مردم است و به‌صورت دوره‌ای و موقت و بسیار محدود در چارچوب قرارداد اجتماعی به هیأتی از نمایندگان واگذار می‌شود و پس از ختم دوره باز نقش‌ها و بازیگران توسط اراده و خواست مردم تغییر می‌کند. «آبراهام لینکلن» دموکراسی را «حکومت مردم به وسیلهٔ مردم و برای مردم» توصیف کرد. «دموکراسی» واژه‌ای مجادله‌انگیز است و افلاطون و ارسطو نسبت به مدل یونانی آن (حکومت عوام) نظر مساعدی نداشتند. تعریف دموکراسی نوین صرفاً برحسب حکومت اکثریت، امری گمراه‌کننده به نظر می‌رسد. «جان استوارت میل» با استفاده از عبارت مشهور «توکویل» (ترس از استبداد اکثریت)، در خصوص احتمال حکومت اکثریت جاهل بر اقلیت روشن‌بین تأکید داشت (مایکل راش، همان: ۸۹).

شش شاخص اول از هشت شاخصی که در خصوص توزیع قدرت گذشت، مهم‌ترین ملاک‌های دموکراسی نمایندگی هستند. در حکومت مردم بر مردم چهار فرض اساسی وجود دارد:

۱. تمام افراد مشارکت سیاسی دارند؛ هرچند برخی افراد قوی‌ترند؛

۲. تمام مردم طبع سیاسی مساوی دارند؛ هرچند در عمل قدرت‌های سیاسی برابر نباشند؛

۳. تمام افراد دارای عقل و آگاهی هستند؛ هرچند برابر نباشند؛

۴. مردم در اتخاذ تصمیمات سیاسی نقش برابری دارند.

## ۵. شاخص‌های توزیع قدرت در قانون اساسی

قبلاً از هشت شاخص برای توزیع قدرت سخن گفته شد: شاخص‌هایی؛ چون: قانون‌گرایی، اصل انتخاب زمام‌داران، اصل رأی‌گیری، تفکیک قوا، اصل آزادی، نیرومندی جامعه مدنی، محاسبه‌پذیری و عدم قداست حکمرانان، اینک لازم است از منظر قانون اساسی آن شاخص‌ها را به بحث بگیریم.

**الف) قانون‌گرایی:** قانون‌گرایی به این معنا که هیچ فردی، چه رئیس جمهور و چه یک فرد عادی، از قانون بالاتر نیست. همه در پیشگاه قانون برابرند؛ فارغ از این‌که از چه جایگاه و موقعیتی برخوردار است. چیزی که در قانون اساسی نیز بدان تصریح شده، «پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن عامه و جیبیه تمام مردم افغانستان است» (قانون اساسی، ماده ۵۵). قانون‌گرایی و تدوین قانون اساسی به این منظور است که حد و مرز قدرت مردم و حاکمان مشخص شود. حاکمان نمی‌توانند در زندگی خصوصی افراد دخالت کنند و به حقوق مسلم آن‌ها احترام نگذارند. این امر، جز با نهادینه کردن سازمان‌ها و دستگاه‌های یک نظام میسر نیست. قانون‌گرایی یعنی گردن‌نهادن افراد جامعه به قانون و مقررات وضع شده در آن جامعه است. قانون‌گرایی، مواضع مبهم افراد و گروه‌ها را آشکار می‌کند. قدرت اگر همراه با مهارهای درونی و برونی نباشد، فساد می‌آورد. مستبدی که از قدرت سوءاستفاده می‌کند، ممکن است انگیزه‌های شخصی داشته باشد. به عبارت دیگر: «اراده قدرت‌جو هرگز آرام نمی‌گیرد، عطشی است که هرگز فرو نمی‌نشیند» (مقصودی، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

**ب) اصل رأی‌گیری:** تاریخچه رأی‌گیری و مراجعه به آرای مردم به یونان و دولت شهر آتن و به جمهوری روم بازمی‌گردد (چنووت، همان، ۹۸). آتن در قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد به‌عنوان نخستین نمونه از توزیع و کنترل قدرت شناخته شده است. در این دوره، شهروندان آتنی از این حق برخوردار بودند که با حضور مستقیم در مباحثات سیاسی، بر جریان قدرت نظارت و کنترل داشته باشند. بعدها در انگلستان با امضای «منشور بزرگ» به سال ۱۲۱۵ میلادی، گام نوی در توزیع قدرت از گذرگاه محدودسازی قدرت پادشاه برداشته شد. بعد از آن در آمریکا و فرانسه، موضوع رأی‌گیری مطرح شد. در افغانستان پیشینه مراجعه به رأی مردم به‌صورت غیر مستقیم بازمی‌گردد به سال ۱۳۰۱ هجری قمری که در زمان شاه امان‌الله خان برای تصویب قانون اساسی که در همین زمان به‌منظور بحث روی قانون اساسی لویه‌جرگه دایر گردید. بعد از آن تا سال ۱۳۸۲، در مجموع چهاربار با برگزاری لویه‌جرگه، اصل رأی‌گیری تا حدودی جامه عمل پوشیده است. بر اساس قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲، اصل رأی‌گیری به رسمیت شناخته شده است. مطابق حکم ماده چهارم، حاکمیت از آن ملت است نه فرد، یا گروه یا طبقه خاصی؛ اما ملت این حاکمیت را از دو طریق اعمال می‌کنند: یکی به‌طور مستقیم و دیگری از طریق نمایندگان خود؛ یعنی تمام نهادهای دولت باید یا به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از طرف ملت با آرای مردم مشروعیت پیدا کنند. ماده‌های ۶۱، ۸۳، ۱۳۸، ۱۴۰ و ۱۴۱ بر اصل رأی‌گیری و نقش رأی مردم در سرنوشت عمومی جامعه تأکید دارند.

**ج) اصل انتخاب حکمرانان (دوره‌ای بودن زمام‌داران):** امروزه در همه دموکراسی‌ها برای زمام‌داران و حاکمان میعاد مشخص در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که از طریق برگزاری انتخابات دوره‌ای و منظم باید به مردم فرصت داده شود تا در مورد گزینش‌های خود، در صورت لزوم، تجدید نظر کنند و افراد و یا نمایندگان دیگری را برای خود گزینش نمایند. بر اساس این شاخص یا معیار، در قانون اساسی برای ریاست جمهوری و ولسی‌جرگه دوره پنج‌ساله، برای شورای ولایتی و ولسوالی دوره‌های چهار ساله و سه ساله و برای اعضای ستره‌محکمه دوره ده ساله در نظر گرفته شده است و اعضای شورای وزیران نیز با انتخاب مجدد ریاست جمهور تجدید نظر خواهند شد. شاخص انتخابی و دوره‌ای بودن حاکمان نیز در راستای توزیع درست و هوشمندانه قدرت توجیه‌پذیر است؛ موضوعی که در اصول متعدد قانون اساسی نیز بر انتخابی بودن مقامات و حکمرانان اشاره رفته است. به‌طور مثال: انتخاب رئیس جمهور.

۱. **انتخاب رئیس جمهور:** بر اساس نص و حکم ماده ۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، مردم رئیس جمهور را با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند که تمثیل‌کننده اراده مردم در اداره کشور و تسلط بر سرنوشت‌شان است. بر این اساس، رئیس جمهور مسئول اعمال خویش و کسی است که از سوی مردم و به نمایندگی از مردم اعمال اقتدار می‌نماید.

۲. **انتخاب اعضای ولسی جرگه:** بر طبق حکم ماده ۸۳ قانون اساسی کشور، نمایندگان مردم در پارلمان با رأی مستقیم مردم برای پنج سال انتخاب می‌شوند. «اعضای ولسی جرگه توسط مردم از طریق انتخاب آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می‌گردند.» بر اساس ماده نود و دوم قانون اساسی کشور، اعضای ولسی جرگه می‌توانند وزرا را استیضاح کنند یا مورد سؤال قرار دهند. همه این موارد که بیان شد، بیانگر سهم‌گیری و مشارکت فعالانه مردم در اداره امور حیاتی کشور است.

۳. **انتخاب شورای ولایتی:** بر اساس مواد ۱۳۸ و ۱۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، برای پیشبرد سریع برنامه اجتماعی و... از طریق همکاری مردم، اداره امور ولایت‌ها... با نظارت شوراها صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل با رأی مستقیم خود انتخاب می‌کنند. همین‌طور مطابق به ماده ۱۴۱ قانون اساسی، شاروال و مجالس شاروالی‌ها نیز به‌طور مستقیم از طرف مردم انتخاب می‌شوند. هرکدام از این نهادها بیانگر حضور و مشارکت مردم در اداره کشور و اعمال قدرت‌اند.

## بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

(د) **حکومت اکثریت و حقوق اقلیت:** اصل انتخابات و آرای عمومی، حکومت اکثریت را ایجاد می‌کند. حکومت اکثریت وسیله‌ای است برای سامان‌دهی جامعه نه ابزاری برای ستم و تباه کردن حقوق اقلیت. همان‌طور که هیچ گروه خودممتصب حق آزار دیگران را ندارد، هیچ اکثریتی، حتی در یک دموکراسی، نیز نباید حقوق و آزادی‌های اساسی یک فرد و یا گروه اقلیت را سلب نماید. اقلیت‌ها- به‌دلیل قومیت، باورهای دینی، موقعیت جغرافیایی، سطح درآمد و یا فقط به‌عنوان بازنده‌های انتخابات و یا یک مناظره- از حقوق اساسی تضمین شده برخوردارند که هیچ دولت و یا گروه اکثریت منتخب و یا غیر، حق سلب آن را ندارد. دولت کارگزار مردم است و با اراده آن‌ها دوره خدمتش خاتمه می‌یابد. بدیهی است هدف از حکومت اکثریت، امکان رقابت آزادانه آن‌ها در صحنه جامعه است، نه درخواست مشارکت سیاسی آن‌ها توسط هیأت حاکمه. بناء رئیس جمهور که با رأی اکثریت مردم برگزیده می‌شود (قانون اساسی، ماده ۶۱) و

همین‌طور سایر مقامات، فقط کارگزار مردم‌اند.

**ه) اصل تفکیک قوا:** عنصر تفکیک قوا، از اصول و ارکان مردم‌سالاری محسوب می‌شود. این اصل نیز در راستای توزیع غیر اقتدارآمیز قدرت توجیه‌پذیر به‌نظر می‌رسد. تمرکز قوا در دست یک شخص یا یک گروه، استقلال و نظارت آن‌ها بر یکدیگر را غیر ممکن می‌سازد. اصلی که بر اساس آن هیچ‌یک از شاخه‌های حکومت حق استیلا بر دیگری را نداشته و هریک از آن‌ها از این قدرت برخوردارند تا از سوءاستفاده از قدرت از سوی دیگری جلوگیری به‌عمل آورد. منتسکیو با تفکیک قوای سه‌گانه مجریه، مقننه و قضائیه تأکید می‌کند که قدرت را تنها با قدرت می‌توان مهار کرد؛ یعنی برای حفظ آزادی و جلوگیری از استبداد قدرت را باید توزیع کرد و هر قدرتی را به نهاد خاصش واگذار کرد تا هر قدرتی قدرت دیگر را مهار و کنترل کند. اصل تفکیک قوا طی قرن اخیر به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی حکومت دموکراسی قرار گرفت. امروز یکی از مکانیسم‌های توزیع قدرت اصل تفکیک قوا می‌باشد. قانون اساسی افغانستان نیز با هدف توزیع قدرت در فصل هفتم اذعان می‌دارد که قوه قضائیه رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان می‌باشد (قانون اساسی افغانستان، ماده ۱۱۶).

**و) اصل آزادی بیان:** آزادی بیان را می‌توان به جرأت یکی از اسباب کارای کنترل قدرت دانست. اگرچه درجه‌بندی آزادی‌ها و ارجحیت‌تردادن نسبت به دیگری، کاری است که می‌تواند مخاطره‌آمیز و یا تردیدبرانگیز تلقی شود؛ ولی در عین حال، تردیدی نیست که آزادی بیان به‌عنوان یکی از آزادی‌ها، اساس و یکی از پایه‌های دموکراسی محسوب می‌گردد؛ در نبود و فقدان آزادی بیان، توزیع قدرت به‌معنای واقعی‌اش امکان‌پذیر نیست (چنووت، ۲۰۱۲: ۹۶). آزادی بیان متضمن حق هر فرد در گفتن، نوشتن و به چالش کشیدن و نقد آزادانه بی‌عدالتی‌ها، رفتارهای غیر قانونی و بی‌عدالتی‌ها به‌دور از دخالت دستگاه دولتی است. مطابق ماده ۳۴ قانون اساسی افغانستان، دولت مکلف است آزادی بیان را حراست و تأمین نماید. مطابق نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، «آزادی بیان از تعرض مصون است؛ هر افغان حق دارد فکر خود را به‌وسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی، اظهار نماید. هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد. احکام مربوط به مطابع، رادیو و تلویزیون، نشر مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی توسط قانون تنظیم می‌گردد (قانون اساسی افغانستان، ماده ۳۴)؛



بنابراین، هرکس تا زمانی که به دیگران صدمه نرساند، آزاد است و حق دارد اندیشه و افکار خود را به شیوهٔ مختلف اظهار نماید. به لحاظ تاریخی، بعد از شکست آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، آزادی بیان به کانون مرکزی آزادی‌های تضمین‌شده در چارچوب اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر پیوست. اصل ۱۹ این سند بین‌المللی در این زمینه چنین می‌گوید: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق به معنای آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته، در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن با تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد. در افغانستان مقولهٔ آزادی بیان بعد از سال ۲۰۰۱ در قالب نظام مردم‌سالاری، به عنوان یک حق از سوی قانون‌گذار به رسمیت شناخته و از سوی قانون اساسی حمایت و پشتیبانی شد.

**ز) اصل توانابودن جامعهٔ مدنی:** نفس وجود و قوت جامعهٔ مدنی، موجب پخش در منابع قدرت در جامعه می‌گردد. انجمن‌های جامعهٔ مدنی، حوزهٔ مقاومت در مقابل قدرت خودکامه و مطلقه به‌شمار می‌روند. حضور گروه‌های جامعهٔ مدنی در عرصهٔ سیاست و قدرت نیز به واسطهٔ رقابت میان آن‌ها، مانع از تشکیل حکومت یکپارچه و استبدادی از جانب هریک از آن‌ها بر ضد دیگران می‌گردد (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۴۶). مطابق اصل توانابودن جامعهٔ مدنی، گرچه از این حق در قانون اساسی افغانستان با عنوان توانابودن جامعهٔ مدنی نام گرفته نشده است؛ اما در فقرهٔ اول مادهٔ ۳۵ قانون اساسی افغانستان آمده است: «اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تأسیس یا حزب ایجاد نمایند.» (قانون اساسی، مادهٔ ۳۵). بر این اساس، در جامعه که قدرت به شکل غیر اقتدارآمیز توزیع شده باشد، احزاب و گروه‌های فشار و گروه‌های رسمی و غیر رسمی قدرت متنوع‌اند و منع قانونی از ایجاد و تکثیر آن‌ها وجود ندارد. قدرت و قوت جامعهٔ مدنی احتمال توتالیتر شدن قدرت را کاهش و ثبات نظام را افزایش می‌دهد. در جامعهٔ مدنی گروه‌ها و افراد متکثرند و در راستای کسب قدرت به شیوهٔ مسالمت‌آمیز رقابت می‌کنند. مشارکت آن‌ها در امور سیاسی و اجتماعی، بزرگ‌ترین تضمین برای سلامت دموکراسی و ثبات نظام سیاسی به‌شمار می‌رود. هیأت حاکمه به هر حال همهٔ مردم نیستند؛ چرا که امروزه دموکراسی مستقیم امری مشکل یا ممنوع به نظر می‌رسد.

**ح) اصل پاسخ‌گویی:** در نظام‌های مردم‌سالار، اصل مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی کارگزاران حکومتی - چه آن‌هایی که منتخب رأی‌دهندگان و چه آن‌هایی که منصوب منتخبان‌اند - مبتنی بر پاسخ‌گوبودن حکومت‌گران در قبال اعمال و تصمیمات‌شان در برابر شهروندان است (چنووت،

۲۰۱۲: ۹۶). بدون پاسخ‌گویی اصلاً دموکراسی بی‌معنا است. پاسخ‌گویی و محاسبه‌پذیری؛ اگر اعمال حکام قابل محاسبه باشد و آن‌ها خود را در مقابل مردم پاسخ‌گو بدانند، راه‌های فساد قدرت به تدریج مسدود می‌شود. بر پایه ماده ۸۹ قانون اساسی افغانستان، تحقیق و بررسی اعمال حکومت از صلاحیت‌های خاص ولسی‌جرگه شمرده است. «ولسی‌جرگه صلاحیت دارد به پیشنهاد یک ثلث اعضاء جهت بررسی و مطالعه اعمال حکومت، کمیسیون خاص تعیین نماید.» (ماده ۸۹ قانون اساسی). هم‌چنین در ماده ۹۱ قانون اساسی آمده است: «ولسی‌جرگه دارای صلاحیت‌های اختصاصی ذیل می‌باشد؛ از جمله اتخاذ تصمیم در مورد استیضاح از هر یک از وزرا مطابق به حکم ماده ۹۲ این قانون اساسی...». به هر حال، در نظام مردم‌سالاری، اصل بر پاسخ‌گویی زمام‌داران است و یکی از راه‌های اجرا و تطبیق آن، نظارت قوه مقننه بر اعمال و رفتار قوه مجریه است.

مکانیسم اصل پاسخ‌گویی سیاسی، انتخابات آزاد و عادلانه است. انتخابات و دوره‌های خدمت معین، مقامات انتخاب‌شده را مجبور می‌کند که در مورد عملکرد خود پاسخ‌گو باشند و برای رقبای انتخاباتی فرصتی فراهم آورند تا به شهروندان سیاست‌های جایگزین را ارائه کنند. اگر رأی‌دهندگان از عملکرد یکی از مقامات راضی نباشند، ممکن است وقتی که دوره خدمتش به پایان می‌رسد، به او مردم دوباره رأی ندهند.

## ۶. توزیع قدرت، زمینه‌ساز تحقق دموکراسی

تحقق دموکراسی بر اساس آنچه که بحث شد، اولاً دموکراسی بدون توزیع قدرت پا نمی‌گیرد و استحکام و تقویت دموکراسی با توزیع هوشمندانه و مناسب قدرت امکان‌پذیر می‌شود.

ثانیاً توزیع قدرت به‌عنوان سپر و ابزار مطمئن در برابر استبداد، زمینه‌های استقرار دموکراسی را هموار می‌سازد.

ثالثاً چون قدرت در عمل زمینه‌های فساد را فراهم می‌سازد و بدون مهار قدرت نمی‌توان به شکل‌گیری و استحکام دموکراسی دل خوش کرد.

مغرب‌زمین، در مجموع، بر اساس اصل توزیع نهادینه غیر اقتدارآمیز قدرت، مدل دموکراسی را انتخاب کرده و ضریب خطا و فساد در تعامل قدرت بین مردم و هیأت حاکمه را کاهش داده

است. توزیع قدرت هم از جنبه نظری، آرمان دینی و عقلی است و هم در عمل زمینه‌ساز تحکیم دموکراسی تلقی می‌شود. توزیع قدرت و دموکراسی بدون سازوکار قانونی امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین، هرچه درجه توزیع نهادینه و غیر اقتدارآمیز قدرت بالا رود، به همان میزان دموکراسی از شکوفایی و پایداری برخوردار خواهد شد. جان کلام این است که بحث دموکراسی با بحث توزیع قدرت خیلی ارتباط دارد.

## نتیجه‌گیری

نظام فعلی افغانستان حاصل تلاش و زحمات بسیاری از مردم است که بر ویرانه سال‌ها استبداد و دیکتاتوری بنا شده و آرزوی کهن آنان از این طریق به بهترین وجه ممکن برآورده گردیده است.

اهتمام ویژه قانون اساسی به دموکراسی و توزیع مناسب قدرت، سبب شده که قانون اساسی در وزن و اندازه مناسب برای نظام نوپای مردم‌سالار تدوین شود.

تجربه تلخ استبداد و آزادی‌طلبی تدوین‌کنندگان قانون اساسی و شرایط بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، موجب شده که قانون اساسی با رویکرد خردورزی، با گرایش مردم‌سالارانه و حفظ ارزش‌های اسلامی تدوین گردد؛ از جمله در قانون اساسی افغانستان تأکید و اهتمام ویژه به دموکراسی و توزیع قدرت به هدف جلوگیری از استبداد و حفظ مردم از گزند دیکتاتوری و از انحصار قدرت که منجر به تمرکز قدرت گردد، کاسته شده است؛ به گونه‌ای که در مقدمه قانون اساسی با عبارت صریح بر استقرار دموکراسی و نظام مردم‌سالاری تأکید شده است: «به منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی» که اهتمام و توجه ویژه قانون اساسی را به مقوله دموکراسی تصویر می‌نماید.

اصل تدوین قانون اساسی و مقید کردن دولت‌مردان به موازین قانون، راه‌کارهای هوشمندانه توزیع قدرت، آزادی بیان و انتخابی بودن زمام‌داران از عمده‌ترین ابزارهای توزیع قدرت و در نهایت تقویت دموکراسی بود که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. به‌کارگیری راه‌کارهای عینی به‌منظور نظارت و کنترل قدرت هم‌چون تدوین‌کنندگان قانون اساسی از تمامی راه‌های حقوق توزیع قدرت بهره‌جسته و از هیچ تلاش برای توزیع درست و مناسب قدرت دریغ نکرده‌اند و اگر به درست از ظرفیت‌های قانون اساسی بهره‌برده شود و از سوی مسئولان و مردم

نگاه متعهدانه به آن صورت گیرد، دموکراسی و توزیع مناسب قدرت رقم خواهد خورد.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. استیون لوکس (۱۳۷۰)، قدرت فر انسانی یا شرّ شیطانی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، آموزش دانش سیاسی، تهران، نشر نگاه معاصر.
۵. چنوت، اریک، تارنمای دموکراسی، (مطالعه تطبیقی از خانه آزادی مؤسسه البرت شانکر)، ترجمه رامین پرهام، E-Collaborative for Civic Education، 2012.
۶. حقیقت، صادق (۱۳۸۸)، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران، نشر هستی نما، چاپ دوم.
۷. حمیم (۱۳۷۱)، فرهنگ بزرگ فارسی-انگلیسی، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ یازدهم.
۸. دانش، سرور (۱۳۹۱)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی ابن سینا.
۹. راش، مایکل (۱۳۹۰)، جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، انتشارات سمت.
۱۰. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۱)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۱۱. قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۲)، حقوق اساسی و نهادهای اساسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
۱۲. گلن، تیندر (۱۳۷۴)، تفکر سیاسی، ترجمه محمود صادقی صدری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم.
۱۴. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۹)، تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، تهران، انتشارات روزنه.